

نفر دوم مسابقه ملی دلنوشته ،کلیپ ،نقاشی (کودکان) ویژه مدافعان:

مرتضی بادپروا از باغ ملک -خوزستان

سالها پیش با هزار امید

راهی بزم عاشقانه شدم

مادرم ان یکاد میخواند و

با هزاران دعا روانه شدم

روزی از روز ها پسر های

ترم دو رشته پرستاری

بحث کردند از قشنگی و

لذت خدمت و فداکاری

گفت استاد: تا بلند شود

هر که با حرف من موافق بود

بچه ها کاش یادتان نرود

هر کسی شد شهید عاشق بود

به همه حرف های استادم

کسی انگار علاقه مند نشد

آنقدر صبر کردم اما نه

آخرش هیچکس بلند نشد

با خودم گفتم ای دل غافل

ای دل نا امید و بیچاره

من کجا و سلاح و تیر و تفنگ

من کجا و صدای خمپاره

باید امروز غم بگیری و

باید امروز خون شود دیده

من کجا و شهید هادی و

من کجا و شهید فهمیده

بغض کردم که آخرش چه کنم

با تمنا و آرزوی بعید

وسط فکر های من اما

حرف استاد در سرم پیچید

هر کسی شد شهید عاشق بود

هر کسی شد شهید عاشق بود

هر کسی شد شهید عاشق بود

هر کسی شد شهید عاشق بود

ته سالن نشسته بودم که

چشم خود بسته و بلند شدم

از همان لحظه به تمامی این

آرزو هام پای بند شد

سالیانی گذشت و بعد از آن

چشم خود باز کردم و آنگاه

خوب دیدم که راه میرفتم

وسط راهروی درمانگاه

یک نفر غلت میزند در خون

یک نفر داد میکشد از درد

یکی نفر راهی اتاق عمل

یا امام رضا چه باید کرد

چند روزی ست روی این کشور

سایه انداخت مثل یک کابوس

مادرم را ندیده ام یک ماه

از زمان شیوع این ویروس

خسته بودم ولی تمام شب و

همه ی روز کار میکردم

خادم شهر و مردمم بودم

به خودم افتخار میکردم

در دلم گفته بودم امشب کاش

رحمت واسعه نزول کند

چه بسا خادمی مردم را

حضرت فاطمه قبول کند

روی سجاده ی نماز شبم

طاقت خادمی طلب کردم

فکر کردم که خسته ام اما

اول صبح بود تب کردم

میشود چلچراغ تاریکی

هر کسی کشته وطن شده است

تسلیت عرض میکنم مادر

پسر ارشدت کفن شده است

دلخوشم کرده آخر قصه

دلخوشم کرده آخر دفتر

حک شده با خطوط قرمز رنگ

روی قبرم شهید عزیزی فر